

بازرسان دولت*

سید حسن تقی‌زاده

در یک‌ماه قبل مسافرتی به آذربایجان نمودم و قریب دو هفته در تبریز بودم و به بعضی از ولایات غربی نیز مانند مراغه و ساوجبلاغ مگری و اورمیه و سلماس و خوی نیز مسافرت کوتاهی کردم. در برگشتن به طهران برای دوستان ارمغانی که می‌توانستم بیاورم فقط بعضی اطلاعات بود که اگرچه بسیاری از آنها را سایر مسافران به آن خطه و یا مسافران آذربایجان به طهران نیز می‌دانستند لکن به‌قول معروف عینک‌ها مختلف است و یک چیز معین را هر کسی به وجهی می‌بیند و به نوعی دیگر حکایت می‌کند، این است که تقاضای انجمن آذربایجان در پایتخت از من برای بیان شمه‌ای از مشاهدات و مطالعات خودم طبیعی بوده و عجبی نیست و من با کمال میل پذیرفتم.

اینجانب مختصری از اوضاع آذربایجان را چنان که دیده بودم در مجلس شورای ملی بیان کردم به این امید که اعضای مجلس که در رتق و فتق و حل و عقد امور نفوذی دارند از وضع ولایات ما مطلع شده و در موقع خود توجهی به

*. یغما، س ۱۱، ش ۵، صص ۲۳۵ تا ۲۴۱.

خطابه‌ای است که مرحوم تقی‌زاده در انجمن آذربایجانیان ایراد فرموده (تیرماه ۱۳۲۷). هرچه تقی‌زاده گفته و نوشته هروقت بخوانند به‌جاست و مفید اگر بدان کار شود.

حال هموطنان خود در آن ناحیه بکنند. آنچه در آنجا گفتم حقیقت بود ولی همه حقایق نبود زیرا که بر حقایقی هم مطلع شدم که اظهار آنها را اگر نتیجه و اثری داشت اعتنایی به ناگوار بودن آنها بر بعضی ارباب نفوذ و زورمندان لازم نمی‌شمردم.

به‌طور اجمال باید عرض کنم که عادتاً کسب اطلاع صحیح و کشف حقیقت عریان در یکی از نواحی ایران برای آدم بی‌نام و نشان و مجهول و فقیر از آحاد ناس سهل است و بی‌آنکه کسی به رفتن و آمدن او التفاتی کند می‌تواند همه‌جا برود و جلوی هر دکانی روی چارپایه بنشیند و با صاحب دکان حرف بزند و به مساجد برود، عمله و برزگران را ببیند و با آنها معاشر شود و درد آنها را بشنود و با گدا صحبت کند و رعایا را ببیند، در کاروانسرا بخوابد در تیمچه و بازار با دلالها صحبت کند، در میان کاه‌فروشان و آذوقه و میوه و سبزی فروشی پای قبانها بایستد، در قهوه‌خانه‌های محلات و سر گذرها و روضه‌خوانی‌ها و معرکه درویش‌ها برود و همه‌چیز را اگر صاحب‌نظر باشد بفهمد ولی بدبختانه مطالعات و انتشارات او منشأ هیچ اثری نبوده و نتیجه آنها فقط اطلاع او خواهد بود و بس. لکن گمان می‌کنم این سیر در آفاق و انفس به این نحو آزادانه برای هیچ‌یک از افراد طبقه بانفوذ و معاریف یعنی به‌اصطلاح آقایان و اهل سوسیتیه از طبقه مردم، یا آنها که به قول معروف تهرانی‌ها سرشان به تشنه‌بیرزد اگر ممتنع نباشد نزدیک به محال است. شما که خوشبختی یا بدبختی بودن از طبقه ذی‌نفوذ را دارید اگر به ولایتی سفر می‌کنید چه اهل خیر باشید چه شر در چند فرسخی به مستقبلینی از طبقه خودتان برمی‌خورید و شاید دو سه گوسفند بدبخت نیز شهید قدم نامیمون شما می‌شود. اگر شهر کوچکتر باشد جز خانه حاکم شهر یا

یکی از مأمورین ارشد دولتی از طهران یا متشخص‌ترین و بالتیجه متجاوزترین مردم آنجا منزلی نخواهید داشت و اگر شهر بزرگ باشد شاید در خانه یکی از مردمان طبقه اول شهر فرود می‌آئید اگر وزیر مالیه یا مدیر مالیه یا بدتر از آن مفتش مالیه (حالا که آقای بازرسان نامیده می‌شود) هستید در صورتی که بازرسان شغلی باشید نه لقبی خانه خود رئیس مالیه ولایت که برای رسیدگی به کارها یا خلاف‌ها یا مظالم همین عالی‌جناب می‌روید وارد خواهید شد و اگر وزیر عدلیه یا مفتش عدلیه هستید در خانه رئیس عدلیه و اگر از مأمورین عالی‌مقام وزارت پست و تلگراف هستید در خانه رئیس تلگرافخانه منزل می‌گزینید. صاحب‌خانه مثل ابراهیم خلیل‌الله در مهمان‌نوازی مبالغه می‌کند به حدی که شما را شرم‌نده می‌سازد. خودش و زنش و اولادش و اقاربش آنچه به خاطر بشری می‌رسد و از پیر و استاد یاد دارند در جلب قلب و تحصیل رضا و قرب شما به درجه تصورناپذیر می‌کوشند که مهربانی‌های آنها فراموش‌نشده می‌شود. خود نیز مثل ملائکه در حضور شما می‌ایستند و شمایل معصوم خود را فرشته‌وار نشان می‌دهد و گاه و بیگاه سر شام و نهار از خدمات برجسته خود که در تاریخ آن ولایت بی‌نظیر بوده و از کمی بودجه و تنگی دست و فقدان وسایل و نداشتن اتومبیل و عقب افتادن ترفیع خود و بنده‌زاده صحبت می‌کند و گاهی هم از بعضی اشرار محلی که موجب مزاحمت مأمور دولت که باید آبرومند و نافذالکلام باشد می‌شوند سخن می‌راند.

پس از دقیقه اول متعاقب ورود سر واردین از محترمین و ملائکین و اعیان و علماء که به دیدن شما و استفاضه از محضر عالی که موجب فخر و مباهات و نعمت عظمی است می‌آیند باز می‌شود و آنقدر تعارفات و تملقات تکرار می‌شود

که اگر هوشی در سر شما ماند، به کلی زایل می‌شود، ضمناً از شکرانه داشتن چنین مأموری مثل میزبان خودتان نیز با بلاغت و نزاکت و شیرین‌کاری بیاناتی می‌شنوید و در مدت توقف خودتان در آنجا که همه اوقات صرف دید و بازدید و مهمانی‌ها و جشن و مراسم خوردن چلوکباب و بره بریان و مأكولات لذیذ محلی و تفریح در باغات قشنگ درجه اول می‌شود احدی از طبقه محکومه را نمی‌بینید مگر شاید وقتی در حضور رئیس یا متنفذ محلی که اگر از حال او پرسید جز دعا به حاکم و مأمورین دولت و اظهار رضایت کامل از ارباب ستمگر و رئیس زندان چیزی نخواهید شنید. اگر شخص صاحب نفوذی هستید همه ارباب نفوذ و مأمورین و ملاکین شما را چنان احاطه می‌کنند که یک ثانیه هم نفسی بی حضور آنها آزادانه نمی‌توانید بکشید و برای هر ناهار و شام پنج شش جا وعده دارید که ناچار باید یکی را اختیار کنید و به دیگران وعده موقع زیارت آینده بدهید. در میان شیرینی و میوه و شربت و آجیل و اغذیه تحت‌اللفظ غرق می‌شوید، در ورود به شهر هر موقع روز هم که باشد آقایان «رؤسای ادارات دولتی» در ایستگاه یا فرودگاه یا دم دروازه دسته جمع تشریف دارند و معرفی می‌شوند و رئیس بانک کشاورزی و اداره بیطاری نیز از این وظیفه غفلت نمی‌کنند. در ورود به هر قصبه‌ای اطفال بدبخت مدارس گاهی با لباس رسمی به عنوان عرض تبریک «دانشجویان» به مقدم عزیز مهمان محترم بیرون دروازه مثل گوسفند سوق و در جلو آفتاب نگاه داشته می‌شوند و شاید دسته‌گلی هم از بودجه معارف لزوماً یکی از اطفال صغیر از کثرت شوق و محبت ذاتی نسبت به شما تقدیم خواهد کرد - در اینجا یک جمله معترضه می‌خواهم عرض کنم. کاش یک مرد صاحب حکم و اصلاح‌طلبی روزی این بازی صف‌آرایی و نمایش دادن

رؤسای ادارات دولتی و شاگردان مدارس را جلو هر واردی موقوف و این عادات را نسخ می‌کرد که اگر مثل خوزستان در زمستان و مازندران در بهار هر روز عده‌ای از بزرگان طهران ورود بفرمایند مدیر اداره دولتی دیگر کاری در اداره خود نباید انجام دهد.

با این نوع گرفتاری و زندگی مصنوعی که مانند آنکه در بعضی ممالک جاری شده و «گردش تحت هدایت و نظارت» معمول گردیده و بی نظارت غیرممکن است و حتماً باید شخص وارد را احاطه نموده تحت مراقبت مهمان‌نوازانه و بدرقه جبری نگاه دارند، فهمیدن چیزی از حال مردم غیرممکن است. بنده شخصاً به اظهارات معمولی پرتعارف که شاید در ادب در مدح من و جلوه دادن احساسات مردم نسبت به من مبالغه می‌کردند اعتقاد و اعتماد نداشتم و غالب آنها بلکه نود و نه درصد را حمل بر عادت رایج نموده یا بر طبق دستور می‌شمردم. مع ذلک وقتی که به تدابیری خود را گاهی از بدرقه‌های لطف‌آمیز خلاص می‌کردم و به گوشه و کنار می‌رفتم و به بازار گذر می‌کردم نمونه‌هایی هم از احساسات طبیعی و آزاد و لطف و محبت و خادم‌نوازی مردم کوچک و کم‌پایه می‌دیدم و فقط برای خاطر قدرشناسی از احساسات وطن پرستی خالصانه و بی‌شائبه هم‌وطنان یقه چرکین خودمان یک مثالی می‌خواهم عرض کنم که اگرچه شاید ذکر آن چون خودم موضوع این احساسات بوده‌ام قبیح شمرده تواند شد لکن خضوع خودم را در مقابل چنان احساس که اشک از چشم شخص وطن دوست جاری می‌کند و منحصر به یک یا دو فرد نیست فقط بدین وسیله می‌توانم نشان بدهم. در خروج از اورمی که خوشبختانه از بدرقه آزاد بودیم نزدیک به اواخر شهر شخصی در کسوت اصناف جلو آمده و به اتومبیل نزدیک

شد و می‌خواست در اتومبیل را باز کند و اصرار داشت. گفتم چه می‌خواهید باز اصرار در گشودن در کرده و خواست به پای من بیفتد و گفت هیچ عرضی ندارم ولی روزی که پای رادیو نشسته بودم و صدای شما را از لندن در شورای امنیت می‌شنیدم با خود و خدا عهد کرده و قسم خورده‌ام که هر وقت دستم به شما برسد حتماً پای شما را ببوسم و وقتی که من مانع شدم اشک به رخساره او روان شد و زور آورد که این کار را بکند البته نگذاشتم و به او دست دادم و راه افتادیم. این نوع احساسات را از مردم برای خادم مخلص خودشان فقط به خاطر خدمتی که تصور می‌کنند کرده‌ام و یا در هر حال در تمام عمر نیت آن را داشته‌ام در بازار تبریز و دهات اطراف شهر در محلات فقرا و در میان جوانان آزادی‌طلب هم به کرات دیدم و به کمک همین اشخاص توانستم کم و بیش بعضی چیزها را از حال خلق بی‌نفوذ و کم‌مایه و رعیت بفهمم، ورنه اگر مانند اورمیه از رئیس نظمیۀ تمنا نمی‌کردم که پلیسی را که از راه لطف دم در میزبان ما به علامت احترام به بنده گماشته بود بردارد اصلاً غالب درمندان با مشاهده حاجب و دربان با لباس رسمی نزدیک خانه ما نمی‌آمدند و خیال می‌کردند یکی از بزرگان وارد شده و با بزرگان کار دارد. در آذربایجان حکومت نظامی و نظمیۀ برپاست و البته شاید دلیلی هم در گذشته داشته است، لکن می‌ترسم که مثل همیشه دامنه قدرت پلیسی از حد لزوم و موضوع ضروری خود تجاوز نماید و به قول علماء دلیل اعم از مدعا بشود چنانکه همیشه سوء استفاده از قدرت دیده شده است و کمتر تخلف دارد. شایعات و اسنادات زیاد بود و می‌توانم مثالهای زیادی ذکر کنم.

لکن من به این روایات باور نکردم و بلکه ظن خیلی قوی به وهمی بودن

آنها دارم چنان که عادت جاری در مملکت ما است حرفهای بی اساس زیاد گفته می شود و همه آنها عاقبت از دایره مسموعات تجاوز نمی کند لکن خود انتشار این گونه روایات حاکی از یک حالت روحی و علامت یک مرض مزاجی ملی است و کشت از یک حالت وهم و اندیشه و ناامنی و ترس و رعب و سوء ظن به مبادی امور می کند. در نطق خود در مجلس گفتم که عنوان متجاسرین و تعقیب این و آن و چسبیدن به گریبان هر صاحب عقیده مخالف، به این عنوانات حالت اضطراب را در آن ولایت دوام می دهد و باید روزی به این کار خاتمه داده شود و خود می دانم که این کار یعنی آزادی آنها خالی از احتمالات بعضی مخاطرات یا مفسده ها و حوادث نیست و شاید گاهی موجب ندامت گردد ولی قبول این خطر و دادن آزادی به مردم صالح و فاسد منتهی با مراقبت بیدار و دورادور و عدم غفلت و تیغ مستمر بر استمرار فشار و سخت گیری و تضییق و بهانه جویی ترجیح دارد و در هر حال اهون شریین است. جمعی لغزش کردند و اثر آن خوشبختانه زایل شد رفقای آنها در طهران و قم و اصفهان آزادند و شرکای جرم آنان در مناصب عالیه و مقامات بزرگ باقی هستند خوشبختانه محض ادای شکر باید بگویم که غالب عرایض من در باب آذربایجان و مخصوصاً این موضوع مورد توجه اولیای امور شده و مخصوصاً رئیس مملکت جداً در حل این قضیه عزم به اقدام خداپسندانه فرموده اند.

در آذربایجان دو چیز محسوس ترین امور است یکی فقر و پریشانی و بیکاری و دوم مظلومیت و محکومیت و مسلوب الحقوق بودن رعایا و برزگران عرض کردم این دو چیز محسوس است البته به نظر جویندگان حقیقت و صاحب نظران معنی طلب ولی شاید در نظر بعضی فرنگی مآبهای طهران دو سه

خیابان اسفالت شد و ابنیه باتجمل بعضی ادارات دولتی و بلدییه و باغ گردشگاه شاه‌گولی و این قبیل چیزهای ظاهری بیشتر جلوه می‌کند. هجرت عمومی متمولین از تجار و ملاکین و خوش‌نشین شدن آنها در طهران و خودداری از به‌کار انداختن سرمایه‌های خودشان در ولایت بدبخت خود بیشتر از هر چیز در قلوب مردم پریشان آنجا مؤثر بوده و یکی از عوامل فقر عمومی آن ناحیه است. هر نوع تشویق و فشار برای عودت دادن این طبقه یا اقلماً سرمایه‌های آنها به آذربایجان لازم و ضرور است و آن جمله برای دفع بهانه و معاذیر بالتیجه موجه آنها باید در افتتاح راه‌آهن میانه به تبریز و راه رواندوز و ارزروم سعی وافی به عمل آید و نیز تشویق خیلی زیادی به صاحبان کارخانه‌ها و مؤسسات اقتصادی و جلوگیری تا اندازه ممکن از واردات خارجی مشابه مصنوعات آنها مفید است که خوب منفعت ببرند و طمع کنند تا برای مردم کار پیدا شود. یکی از وسایل بسیار مهم درجه اول این تشویق برگرداندن تسهیلات تجارتهی به ولایات و موقوفی آن برای تجار و سرمایه‌داران ولایت در طهران است و آن جز با اعلان سهمیه واردات هر ولایت قبل از وقت به فرصت کافی و دادن جواز واردات به سرعت فوق‌العاده و بلکه فوری در مقابل تقاضاها در ولایات بدون عقبات شاقه و مراجعه به مرکز و تحمیل اجازه و تصدیق لزوم وغیره و غیره به حدی که این تسهیلات در سرعت اجرا از خود طهران هم تندتر به عمل آید و نیز اصرار شدید و پافشاری در اینکه حتماً و بدون تخلف متاعی که برای ورود آن جواز و اسعار داده شده به خود همان محل وارد شود و قاچاق و حيله شرعی در آن رخنه نکند ممکن نخواهد شد.

به‌طور کلی درد عمده آذربایجان و تمام ولایات وجود شدت مرکزیت در

طهران و سلب همه نوع اختیارات از خود ولایات است و درمان آن دادن اختیارات وسیعه به متصدیان امور عامه در ولایات و باز گذاشتن دست آنها در اصلاحات و مخارج عمده و حتی وضع عوارض محلی در تحت نظارت کامل و آزاد انجمنهای ایالتی و ولایتی است که انتخاب آنها به نحو مشروع و آزاد بدون مداخله لشکریان و کشوریان و مقامات ذی نفوذ طهرانی و محل وقوع یافته باشد و به عقیده من منحصر کردن انتخاب یکسانی که خود به دست خود در انجمن نظارت ورقه رای خود را نوشته و همان جا به صندوق بیندازند و منع مداخلات صاحبان گله‌ها با استعمال گله زبان بسته خود برای پیش بردن مقصود خویش و انداختن به صندوق ورقه‌ای را که ارباب به دست آنها داده است که این خود قدمی عمده از اصلاحات ضروری است واجب است. این امر نسبت به انجمنهای بلدی نیز کمال ضرورت را دارد و بدبختانه حالاً نه تنها آزادی کامل و انتخاب صحیح وجود ندارد بلکه اعضای انجمن بلدی را هم وزارت داخله در طهران از بین منتخبین اصلی ثانیاً برمی‌گزیند.

بومی بودن مأمورین دولتی در هر ولایت به میزان خیلی عمده نیز از واجبات است که دل مأمور به حال و کار اهل ولایت خود بسوزد و علاقه‌ای داشته باشد نه آنکه برای کار پیدا کردن برای تمام نفوس مدرسه‌دیده طهران تمام مشاغل عمومی را در سیرجان و کرمان و بندر لنگه و سقز و بانه و تربت حیدری و شروان و خلخال و صائین قلعه حق انحصاری آقایان پایتخت کنند. افراط در این انحصار و کار پیدا کردن برای هر طهرانی که قرابت با ارباب نفوذ داشته یا تحت حمایت آنها باشد موجب آن شده که ادارات بی حساب جعلی و بی لزوم که پی در پی در طهران ایجاد شده و می‌شود هر کدام در هر نقطه بزرگ و کوچک از

ایران شعبه‌ای باز و مأمورینی از طهران بدانجا با حقوق وافى روانه کنند. اداره دفع آفات نباتی خوانسار و اداره بیطاری فومن و اداره کشاورزی جندق و اداره جنگل‌های قم و اداره صحیه بنی طرف (دشت میشان) و شعبه بانک رهنی چابهار و شعبه بانک فلاحتی قمشه و شعبه شرکت بیمه در قوچان و شعبه بانک صنعتی در دزفول اداراتی است برای مشغول کردن آقایان مدیران و بازرسان و عضوهای مقدم و رؤسای محاسبات و خزانه‌دارها و رؤسای ملزومات طهران که در ولایات مزبور یا هستند و یا به تدریج ایجاد خواهند شد. در ساوجبلاغ مکرری یا مهاباد جوانی طهرانى جزو رؤسای ادارات دولتی دیدم که می‌گفت رئیس شعبه بانک فلاحتی است و چون پرسیدم کارها چه‌طور است جواب داد اصلاً کاری نیست و نخواهد بود. گفتم چرا؟ گفت به علت اینکه اینجا املاک ثبت نشده و ما هم به املاک ثبت نشده قرض نمی‌دهیم ولی از علت وجود خود در آن محل و اداره تأسیس شده چیزی نگفت.

تزاید فوق‌العاده مأمورین دولتی و اعضای ادارات و حتی مؤسسات مالی و سنتی دولتی یکی از عوامل عمده خرابی امور مملکت است. هر اداره دولتی را که صد نفر عضو دارد یک شخص تاجر با پنج نفر اجزاء منظم‌تر و مرتب‌تر و باصرفه‌تر و فایده‌بخش‌تر اداره تواند کرد زیرا که عضو بی‌لزوم نمی‌گیرد و از هر عضو موجود حد اعلای کار را می‌گیرد.

در تبریز پنج کارخانه وجود دارد که یکی (کارخانه ظفر) دولتی و باقی شخصی و تجارتي است. در مدت توقف من در تبریز قریب پنجاه عریضه به من رسید که متضمن تقاضای توصیه برای شغل در کارخانه‌ها بود ولی ۴۹ عریضه از آنها راجع به کار خواستن در کارخانه ظفر بود و یک عریضه راجع به کارخانه

کلکته چی. بدیهی است توصیه به این کارخانه آخری نتیجه‌ای نداشت زیرا که صاحب کار به قدر شغل آدم داشت و یک نفر اضافه به خاطر بنده و جنابعالی علاوه نمی‌کند که بیکار بنشیند و موجب و مزد بگیرد ولی اگر من اهل توصیه بودم شاید کارخانه دولتی ظفر به چهل نفر از تقاضاکنندگان محض خاطر راضی کردن من کاری می‌داد که در واقع حکم مستمری داشت.

اصلاحات اساسی و مهم و جدی در ولایات مخصوصاً در آذربایجان بدون اختیارات وسیعۀ محلی و موقوف داشتن مراجعۀ هر امری به طهران و تحصیل اجازه و صدور دستور و تصویب هیئت وزراء و انجام جریانات اداری و دفتری در آنجا و صدور حکم وزارتی و صدور درخواست وجه و عاقبت حواله به آن ولایت امکان نخواهد داشت و بهترین راهها برای انجام سریع اصلاحات مطلوبه و سرعت گردش چرخها غالباً فرستادن یک والی درست کار با اختیارات نامحدود و دادن اختیار مالی و همه ادارات دیگر و قوای تأمینیه هم به او و نگاهداری او در آنجا به مدت کافی و دادن یک دستورالعمل جامع و کامل به او است.

محدود کردن مرکزیت و دادن سهمی از کارهای عمومی مملکتی به ولایات نتایج اقتصادی نیز دارد و از آن جمله موقوفی ترتیب فعلی برای تهیه اغلب ملزومات دولتی است در طهران و ارسال آن به ولایات حتی با وجود گرانتر تمام شدن آنها از آنچه در ولایات تهیه تواند شد که باعث خرج مبالغی از وجوه خزانه در ولایات می‌شود و کمکی به کارگران و صنعتگران آن نقاط می‌کند. مثلاً کتابفروشی‌های تبریز شکایت داشتند که وزارت معارف اجازه نمی‌دهد کتب مکتبی را در تبریز چاپ کنند و می‌خواهد حتماً در طهران چاپ و به تبریز و مراغه و اردبیل ارسال شود در صورتی که در تبریز بی‌غلط و پاکیزه و ارزان

می‌توان کرد و ارزانتر از مال طهران هم فروخت خوشبختانه اخیراً بعد از تذکر دادن اینجانب در مجلس این اجازه به ولایت داده شد ولی ظاهر عبارت اعلان دولتی باز چنان می‌فهماند که باید کتابفروش ولایتی بیاید و از طهران کسب اجازه کند و همان آتش و همان کاسه خواهد شد.

یکی از کارهای خیلی خیلی مهم و لازم که شاید توجه کافی به آن نمی‌شود تأمین قضایی و اجرای کامل و مخصوصاً سریع عدالت است که بدون این شرط واجب کل اصلاحات و اقدامات دیگر از اداری و اقتصادی نقش بر آب خواهد بود. بدون اطمینان کامل و مستمر از عدالت و محفوظ بودن حقوق افراد به وسیله محاکم و مدعی‌العموم و سرعت دادرسی به شکایات مردم و احقاق حقوق آنها هیچ ترقی اقتصادی و عمران مملکت و رونق تجارت و زراعت ممکن نخواهد بود و مخصوصاً ایجاد محاکم صلحیه سیار برای بلوکات بسیار لازم است که دهاتی بدبخت برای احقاق حق خود حتی در امور جزئی مجبور به اختیار مسافرت به شهر و ترک کار و بار خود نشود.

رؤسای لشکری و کشوری و بزرگان در دسترس فقراء و ضعفاء نیستند و عمال و اجزای آنها از مأمور جزء اداره مالیه مرنند و مراغه تا صاحب‌منصب نظامی جزء و افراد لشکری سراب و میانه و حتی در این قسمت تبریز هم هر ستمی به مردم ضعیف کنند داد آنها به جایی نمی‌رسد و در غالب موارد خصوصاً اگر طرف از افراد قوای مسلح مملکت باشد مظلوم ضعیف جرأت اظهار آن راهم به مقامات بالاتری نمی‌کند و از بیم انتقام ستمگر اولی سکوت را ترجیح می‌دهد. رئیس این قوای لشکری و کشوری اگر هم شخصاً عادل باشد همانا مخاطب قول سعدی است که گوید:

تو کی بشنوی ناله دادخواه	به کیوان برت کله خوابگاه
چنان خسب کاید فغانش به گوش	اگر دادخواهی برآرد خروش
که نالد ز ظالم که در دور توست	که هر جور کو می کند جور توست
نه سگ دامن کاروانی درید	که دهقان نادان که سگ پرورید

در مجلس گفتم که برای آذربایجان مخصوصاً مأمورین درستکار و باتقوی و بسیار صالح از ضروریات اولیه هر نوع اصلاح و استرضای خاطر مردم هست و عیب نیست که این حرف را روزنامه اخترشمال منتشر در تبریز در هر شماره خود در سرلوحه مندرجات خود به خط جلی تکرار می کند و باید هزاران بار تکرار شود تا اولیای امور مرکزی به این نکته به طور غیرمعتاد توجه و اعتقاد نموده و آن را حرفی معمولی نپندارند که این امر در واقع حساس ترین نقطه احتیاجات مردم آن ایالت است. بدبختانه اعتقاد عمومی به صالح و طالح بودن مبتکرین امور عامه که به طور معجزآسا در این مملکت کم تمدن و ملت کم سواد همواره مانند محک دقیقی خالی از اشتباه درآمده مأمورین فعلی این ایالت را جز معدودی از متصدیان رئیسه آن ایالت صالح و درستکار نمی پندارد و من اگرچه دلیلی مستقیم ندارم که از راه عین الیقین چنین ادعایی بکنم و شخصاً دوست ندارم پیرو این گونه مسموعات بی مسؤولیت و اراجیف بشوم معذک در این مورد بالخصوص یعنی حسن شهرت و سوء شهرت عمومی در امر درستکاری و نادرستی بر اثر تجربه یک عمر معتقد به «نفوس» شده ام و نادراً تخلف می کند. اشخاص بالنسبه متین تر از فقدان نشر صورت حساب عایدات و مخارج بلدیة تبریز شکایت به حق داشتند.

به طور معترضه باید بگویم که بدبختانه جز در این امر یعنی تشخیص

اشخاص درستکار و باتقوی از نادرست (آن هم به طور اجمالی نه در باب نسبت‌های معین و با نام و نشان که اغلب قابل اعتماد نیست) در سایر امور روایات افواهی مردم ما عموماً و نسبت‌ها که می‌دهند و بدگویی‌ها و انتشارات از هر نوع از صبح تا شام حتی روایات اجماعی و متواتر چه در محافل عوام و بازار و پای قپان و قهوه‌خانه‌ها و کاروانسراها و گاراژها و مساجد و چه در حوزه خواص و طبقه حاکمه ابداً مورد اعتماد نیست و غالباً اراجیف و بی‌اساس و پوچ و لغو است و هیچ وقت نباید این گونه مسموعات از هر قبیل مبنای استدلال یا ثبت تاریخ شود و اگر هم گاهی در بعضی مدعیات جزیی از حقیقت وجود داشته باشد مبالغات افراطی و اغراق و شاخ و برگ و افسانه‌ها و غرض‌رانی‌های عمدی و وهمیات بی‌اندازه چنان گاه را کوه می‌کند که شراره حقیقت در میان دریای لجن خاموش و غیرقابل ادراک می‌شود. این موضوع که یکی از اعظم نقایص ملت ما است و تا آنجا که من می‌دانم نظیری برای آن در دنیا وجود ندارد یک مقاله و خطابه مستقلی لازم دارد که با شواهد فوق‌العاده عجیب بیان شود و مخصوصاً همان‌طور که حتی تشخیص درستکاری و نادرستی در درجه‌اعلی بوده و حس مشترک وجدانی عجیبی صادق و قویم در آن امر بیش از حد انتظار وجود دارد در هیچ امری از امور عالم هم ادراک مردم ما ضعیف‌تر و سست‌تر و ناصواب‌تر و پرخطاتر و موهوم‌تر و بی‌معنی‌تر و بی‌چگانه‌تر و بی‌رشد و بی‌شعورتر از حکم آنها در امور مربوط به سیاست خارجی و تأثیرات آن در مملکت ما و طریقه عمل و جریان آن نیست و این فقره نکته‌ای است که مبارزه با خطای فکر عمومی در آن در خیر مملکت است و باید موضوع خطابه‌ها و مقاله‌های بی‌شمار گردد.

شاید هیچ چیزی در آذربایجان مهم تر و هیچ دردی بلندفراوتر و حساس تر و فجیع تر و اساسی تر از موضوع رعایا و حالت غلامی آنها نیست. ملت حقیقی که شب و روز در مقابل آفتاب و مگس و پشه با دست و پای خود از آفتاب به آفتاب عرقریزان در کار است تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری بدبخت ترین ملت ایران و بلکه مظلوم ترین نوع بشر در ایران است که به مراتب از کارگران کارخانه ها و غیره که تمام دستگاه تبلیغاتی روضه خوانی تقلیدی برای آنها به کار انداخته شده است بدبخت تر و مسلوب الحقت تر و محروم از کل وسایل زندگی با رفاه انسانی است. حاصل رنج و مشقت و کار یک سال او و زن و بچه اش به خودش عاید نمی شود، از عدالت و صحت و معارف بهره ندارد و حتی از آبله کوبی و فواید اداره بیطاری و دفع آفات نباتی و آب مشروب تمیز محروم است ولی بدتر از همه آنها آنکه خود و اولاد او گاهی شکم سیری هم جز با نان و ماست ندارد، بسیاری از دهات سبزی و میوه ندارند و وقتی که انسان حساس در خانه های ملاکین محترم در شهرها و میهمانی های آنها فراوانی مسرفانه و اغذیه لذیذ چشم خیره کن و شیرینی و آجیل و مرکبات و مرغ بریان و خوراکهای ایرانی و فرنگی مآب و نوشیدنی های گوناگون و حتی مسکرات که سبیل است مشاهده می کند که شاید هر میهمانی ده تا بیست نفری آنها به هزار تومان تمام می شود به یاد آن مخلوق ژنده پوش زبان بسته می افتد که این همه نعمت فقط و فقط از دسترنج آنها خریداری و تهیه شده است. لباسهای فاخر گوناگون صبح و عصر و شب برطبق آخرین مد پاریس زنهای ارباب حاصل شایان قیاس بسیار نمایان و جانگذاری است با چیزی پاره پاره و کرباسی که به اسم لباس بر تن آنها و مردهای ارباب حقیقی این نعمتها است یعنی زارعی که مملوک و برده

همین آقایان ذوی العز والاحترام هستند. وضع فعلی مالک و رعیت که با وجود خیابانها و کافه‌ها و هتل‌های تقلید فرنگستان که گاهی آثار تمدن شناخته می‌شود هنوز به حال قرون وسطی و عهد ایلخانیان مغول بدون هیچ تغییری مداومت دارد باید حتماً و قبل از هر چیز تغییر یابد و اصلاح شود و این بنای کهنه بخت‌النصری و فرعون‌ی باید سرنگون گردد که بدون این اصلاح همه اصلاحات دیگر برفرض حقیقت یافتن فقط نقش بر ایوان است.

ستون فقرات این ملت برزگرانند و در بدترین حالات مقصوره زندگی انسانی و بلکه حیوانی هستند و مالکینی که خود را صاحب این گله بی‌زبان می‌دانند و خود از طرف آنها وکیل می‌شوند در سر هر جمله و نطق به اسم «زارع بدبخت یعنی خودش» حرف می‌زند و در ابقای رسم جور و سنت جاری استثمار و استعباد می‌کوشند و وکالت زیردستان مظلوم خود را وسیله نفوذی هم برای پرداختن مالیات عادلانه و فرار از قوانین و توسعه مستملکات خود و مبارزه با هر اصلاح‌خواهی از اولوالامر قرار می‌دهد، در آذربایجان شکایت مالکین را شنیدم از اینکه رعایا گاهی درخت یا سبزی و صیفی و لوبیا و غیره می‌کارند و میل داشتند این نوع مزروعات را که به قول آنها بهره مالکانه نمی‌دهد براندازند و فقط جو و گندم کاشته شود که آقایان بهره بگیرند و چه اهمیتی دارد اگر روستایی سایه درخت نداشته و دهقان رنگ پیاز را ندیده باشد. در جوانی دوستی و ارتباطی داشتم با مالکی از اهل تبریز که در هشتروند علاقه ملکی داشت و از او اوضاع آنجا را یاد گرفتم و به همه احوال آن ناحیه تاحدی واقف شدم. در قسمتی از هشتروند که محال تاپ تاپ نامیده می‌شود مردم غیر از گندم و جو نباتی ندیده بودند و هیچ نوع سبزی در آن بلوک دیده نشده بود. بادنجان و کدو

و لوبیا و عدس و پیاز و چغندر و میوه درختی و جالیزی و بالجمله هیچ روئیدنی
جز مایه نان و علوفه اسب وجود نداشت. در این موضوع دو ساعت دیگر
می توانم حرف بزنم و مصدع اوقات شریف حضار محترم گردد ولی امید به اینکه
در خانه کس است گمان می کنم که همین یک حرف بس است.